

سرخس...

وسوسه

دکتر جعفر شادتی

همین که سوار خودرو شد از راننده خواست که مستقیم برود و کرایه هر چقدر باشد خواهد پرداخت. روز بعد و روزهای بعد این عمل تکرار شد. او منتظر می شد تا سوار خودروی این راننده بشود و پس از طی مسافتی کرایه را می پرداخت و پیاپی می شد، طوری که کم کم راننده نیز او را شناخته بود. غروب یک روز پاییزی در آخر مسیر از راننده خواست لحظاتی توقف کند، بعد گفت: ببین آقا یکی دوبار سعی کردم آن چیه در دل دارم بگویم ولی نتوانستم اما این بار می گویم من به شما علاقه مند... از روز بعد سر وقت مشخص آن دو یکدیگر را می بینند. خانم مسافر دیگر کرایه نمی پرداد. کم کم بحث از دواج پیش می آید و راننده قول می دهد که با او از دواج خواهد کرد... مدت ها رابطه آن ها ادامه پیدا می کند. مسافر ناشناس احساس می کند خبری از از دواج نیست و در نهایت متوجه می شود که راننده دارای زن و بچه است. برخلاف گذشته یکی دوبار وقتی با هم ملاقات می کنند کار آن دو به مشاجره می کشد. راننده از او می خواهد که از زندگی اش کنار بکشد ولی مسافر ناشناس مدعی است که باید از دواج صورت گیرد و الا موضوع را به زن او خواهد گفت... در آخرین دیدار کنار خیابان خلوتی در سکوت کامل شب خودرو متوقف می شود، دختر ناشناس از راننده می خواهد که تکلیف او را روشن کند و راننده قاطعانه به او پاسخ می دهد که امکان از دواج بین آن دو نیست. دختر اصرار می کند که من پدرم را در خواب دیده ام او گفته که باید با تو از دواج کنم. بگو مگو بالامی گیرد. مسافر ناشناس داد می زند که اگر فردا به خواستگاری من نیایی شکایت می کنم می آیم در خانه ات می نشینم و همه چیز را به زنت می گویم. در یک آن راننده دو دست خودروی گلی مسافر خود می گذارد و فریاد می زند: «خفته ات می کنم مرا تهدید می کنی؟» دقایقی بعد احساس می کند که مسافر ش آرام شده است. دست از گلی او بر می دارد ولی او برای همیشه خاموش می ماند. وقتی از راننده تحقیق می کنم و دستور اعزام او را به زندان می نویسم اجازه می خواهد تا دختر چهار ساله اش را بیل کند. دختر به بغل بابا می پرد، از نگاه او پیداست که می خواهد بپرسد: «بابا چرا؟...» و بابا در حالی که گریه می کند ناخودآگاه به دخترش می گوید: «دخترم، بابات قربانی شد، قربانی یک وسوسه، وسوسه شیطانی.»

داماد همدست این زورگیری ها بود

چاقوی عروس ۱۸ ساله زیر گلولی طعمه ها!



عروس ۱۸ ساله با چاقو کشی در پایتخت به زورگیری های وحشت آفرین از زنان و مردان مسافر دست می زد. تازه داماد و عروس مرز موزه که برای افیون خود نیاز به پول های بادآورده داشتند چاره ای جز تبهکاری ندیدند.

دستور ایست

عقر به ها ساعت ۷ صبح شنبه ۱۶ آذر امسال را نشان می داد که ماموران گشت کلانتری ۱۴۲ کن در بولوار کن به رفتارهای زن و مرد جوانی که سوار بر خودروی پراید سفید رنگ بودند، مشکوک شدند و دستور ایست به آن ها دادند. مرد جوان که پشت فرمان خودرو بود بدون توجه به دستور ایست پلیس، پا روی پدال گاز خودرویش گذاشت و همین کافی بود تا تعقیب و گریز پلیسی آغاز شود و ماموران گشت کلانتری پس از تعقیب و گریز طولانی موفق به توقیف خودروی زوج جوان شدند و قبل از این که راننده وزن جوان با پای پیاده فرار کنند در عملیات پلیسی دستگیر شدند.

نخستین طعمه

زوج جوان ابتدا خود را بی گناه می دانستند و ادعا می کردند ترسیده بودند که فرار کردند اما وقتی ماموران به بازرسی خودرو پرداختند تعداد زیادی کیف زانه، کوله پشتی و گوشی های موبایل سرقتی به دست آوردند و مشخص شد این دزدان از سارقان حرفه ای هستند.

تحقیقات پلیسی ادامه داشت که ناگهان یکی از گوشی های موبایل سرقتی به صدا در آمد و ماموران در جواب دادن به تماس پی بردند که گوشی موبایل شب گذشته از زن جوانی در منطقه فردیس کرج به سرقت رفته است و سپس زن جوان برای شناسایی دزدان خشن به کلانتری دعوت شد.

زن ۳۰ ساله وقتی زوج جوان را دید ترس در چهره اش نمایان شد و گفت:

شب گذشته منتظر تا کسی بودم که مرد جوان با خودروی پرایدش جلوی پایم توقف کرد و چون یک زن در صندلی عقب بود فکر کردم که مسافر کش است و به همین دلیل سوار بر خودرو در صندلی جلو شدم. هنوز دقایقی نگذشته بود که زن جوان که در صندلی عقب بود از پشت یک چاقو زیر گلویم گذاشت و خواست تا ساکت باشم و گوشی موبایل، پول و وسایلم را گرفت و سپس در یک خیابان تاریک و خلوت مرا از خودرو بیرون انداختند و نتوانستم هیچ شماره پلاک خودرویشان را بردارم.

وی افزود: از دیشب هر چه زنگ زدم کسی گوشی موبایلم را جواب نمی داد تا این که در آخرین تماس مامور پلیس جوابم را داد و متوجه شدم آن ها دستگیر شدند.

زورگیری از پسر دانشجو

مأموران در ادامه تحقیقات، یک لپ

سرقت خودرو

تیم پلیسی در گام بعدی مدارک یک

تحلیل کارشناس

از دواج های سیاه

دکتر قربانعلی ابراهیمی

جامعه شناس و استاد دانشگاه

در برخی از دواج ها و انتخاب همسر برای شروع زندگی مشترک دیده می شود مردان، زنانی را به همسری انتخاب می کنند که مثل خود مبتلا به اعتیاد، بزهکاری یا خلافکار هستند در تحلیل شخصیت این افراد باید گفت، شروع یک زندگی سالم اولویت ها و اصولی دارد که باید طبق آن همسرگزینی صورت بگیرد اما زوج هایی که در زندگی مشترک خود دست از بزه و کار خلاف بر نمی دارند چون زندگی شان در یک سطح با هم قرار دارد، به خاطر وابستگی به جرایم سعی می کنند کسی را به عنوان همسر انتخاب کنند که هم کفو شان باشد و به لحاظ موقعیت هایی که دارند درک شوند.

یک مرد خلافکار یا معتاد زنی را انتخاب می کند که زندگی خانوادگی اش در سطح خود باشد زیرا او از جامعه طردورانده شده است و کاری جز خلاف از دست اش بر نمی آید از این رو به دلیل نداشتن حمایت از سوی جامعه یا خانواده به فردی پناه می برد تا تکیه گاهش شود. این گونه افراد چون در جامعه منزوی اند و از سوی نهادهای اجتماعی به دلیل اعتیاد یا جرم شان پس زده یا طرد شده اند با کسانی وصلت می کنند که هم مسلک خود هستند تا بیشتر بتوانند به زندگی ناسالم خود ادامه دهند از سوی دیگر کودکانی که در این خانواده های بزه

دیده رشد می کنند همان مسیر والدین خود را در پیش می گیرند که این دور باطل فساد و فحشا سبب می شود در جامعه شاهد رشد اتفاقات نااهنجار اجتماعی و ضد اخلاقی باشیم. این گونه افراد که درگیر آسیب های اجتماعی هستند به ناچار برای رفع نیازهای خود به افرادی مانند خود پناه می برند و با آن ها مجبور به ادامه زندگی و ازدواج می شوند در حقیقت خود را آخر خط زندگی تصور می کنند و چون در خلاف و بزه و اعتیاد غوطه ور هستند، راهی برای نجات خود از متجارب این زندگی ناسالم نمی بینند بنابراین ترجیح می دهند سرنوشت و آینده شان را با فردی بسازند که مثل خود معتاد و آسیب دیده است زیرا یک زن یا یک مرد سالم که از یک خانواده سطح متوسط یا بالا است که تحصیلات و شان اجتماعی دارد حاضر به زندگی و تشکیل خانواده با یک فرد آسیب دیده اجتماعی زندان رفته نخواهد بود. این افراد از روی جبر اجتماعی به تشکیل چنین خانواده های آسیب دیده ای روی می آورند و اغلب در محله های جرم خیز زندگی می کنند و زندگی شان در این محله ها به گونه ای است که بیشتر درگیر مسائل اجتماعی می شوند و چاره ای جز پناه بردن به هم سطح های خود برای تشکیل خانواده ندارند.

راننده تاکسی با ثروتمند ۳۵۰ میلیارد تومانی

راننده تاکسی به خاطر یک چکرمزدار ۳۵۰ میلیاردی از سوی چهار مرد آدم بار بوده شد. چندی قبل، پرونده ای از داسرای فرودگاه مهرآباد به داسرای امور جنبایی تهران ارجاع شد که در آن راننده یک تاکسی از نقشه آدم ربایی عجیب چهار مرد خبر داده بود. بدین ترتیب تیمی از ماموران اداره ۱۱ پلیس آگاهی تهران به دستور باز پرس پرونده برای تحقیقات پلیسی وارد عمل شدند و کارآگاهان در گام نخست به سراغ شاکی پرونده رفتند. راننده تاکسی به ماموران گفت: یک روز چهار مرد به سراغم آمدند و با تهدید ادعا کردند که من یک چکرمزدار به ارزش ۳۵۰ میلیارد تومان دارم و از من خواستند تا چکرمزدار را در اختیارشان قرار بدهم سهم کمی هم به من پرداخت کنند. وی افزود: هر چه گفتم اگر من این چکرمزدار را داشتم راننده تاکسی نمی شدم باور نکردند و با تهدیدهایشان مرا به خانه ام بردند و در حالی که برادر مو برادر همسر من در خانه بودند شروع به جست و جود داخل خانه کردند و وقتی به چکرمزدار نرسیدند مرا به یک بیمارستان بردند. مرد جوان ادامه داد: یکی از متهمان اسلحه هم را به من داد و وقتی به بیمارستان رسیدم مرا پیش مرد جوانی که مرتضی نام دارد، بردند که ادعا کرد مرا می شناسد اما چکرمزدار دست من نیست و سپس مرا رها کردند.

بازداشت آدم باها

همین کافی بود تا تیمی از ماموران پلیس برای دستگیری چهار مرد جوان وارد عمل شوند و با اقدامات فنی و پلیسی خیلی زود موفق به دستگیری متهمان شدند. یکی از متهمان به ماموران گفت: ما از مرتضی که در بیمارستان است دستور گرفتیم تا راننده تاکسی را که یک چکرمزدار میلیاردی دارد به گروگان بگیریم و پس از دسترسی به چکرمزدار او را رها کنیم اما وقتی مرد جوان را به بیمارستان بردیم مرتضی که روز اول دستور داده بودند راننده تاکسی را بزدیم ادعا کرد که او را می شناسد اما چکرمزدار در دست او نیست که ما هم مرد جوان را رها کردیم. کارآگاهان به سراغ مرتضی رفتند و او که روی تخت بیمارستان بود گفت: سال گذشته من در یک کانال تلگرامی عضو بودم که عکس یک چکرمزدار ۳۵۰ میلیارد تومانی گذاشتند و بعد از آن در باره این چکرمزدار با پسر دایی ام صحبت کردم که او دوستانش اصرار داشتند که عکس چکرمزدار را کدام یک از افراد گروه در کانال تلگرامی گذاشته است که ابتدا حرف هایشان را به تمسخر گرفتم اما اصرارهای آن ها باعث شد تا بگویم چکرمزدار برای یک راننده تاکسی است. وی افزود: نمی دانستم آن ها چه تصمیمی دارند و حرف هایشان را جدی گرفتم تا این که روز در بیمارستان دیدم راننده تاکسی را به بیمارستان آوردند و گفتند که چکرمزدار دست این مرد است که گفتم نه، چون واقعا نمی دانم عکس چکرمزدار دست چه کسی است و صحت دار دیانه؟



سرنوشت های عجیب ۲ قاتل بارهایی از مجازات مرگ



به زندگی نداشتم که در مرحله استیذان دادستان بار دیگر پرونده ام را بررسی کرد و خواستار رسیدگی دوباره به آن شد. تا این که سرانجام از قتل عمد تبرئه و به خاطر قتل شبه عمد به پرداخت دیه محکوم شدم. وی ادامه داد: من واقعا قصد کشتن پیام را نداشتم و نمی دانم چطور شد که چاقو به سفیدران او برخورد کرد. من ۱۰ سال است که در زندان مانده ام و توان پرداخت دیه را به صورت یک جا ندارم. حالا با اولیای دم توافقی کرده ام ۸۰ میلیون تومان به آن ها بدهم و بقیه دیه را به صورت ماهانه یک میلیون تومان به آن ها بپردازم. از قضات دادگاه کمک می خواهم و تقاضا دارم با تقسیط دیه موافقت کنند تا دیه را به صورت توافقی که با اولیای دم داشته ام به آن ها بدهم. در این ۱۰ سال همسر و فرزندانم سختی زیادی کشیدند و تقاضا دارم قضات به خاطر آن ها مرا ببخشند تا آزاد شوم و کار کنم. در پایان جلسه قضات وارد شور شدند و درخواست وی را پذیرفتند و قرار شد پیر مرد کفاش از زندان آزاد شود و قسطی دیه را به اولیای دم بپردازد.

او این شاهدان دعوامیان من و محمد بودند. آن ها سعی کردند به دعوا پایان دهند ولی وقتی نتوانستند با پیمانکار تماس گرفتند تا فوراً خودش را به محل ساختمان برساند. حرف های پیمانکار موجب شد عصبی تر شوم و میلگرد را به سمت او و برادرزنم پرتاب کنم. وی گفت: من به پرداخت دیه محکوم شدم اما توان پرداخت آن را به صورت یک جا ندارم. به حال سه سال است که در زندان مانده ام. به همین دلیل از دادگاه تقاضا دارم تا با تقسیط دیه موافقت کنند. من اگر آزاد شوم کاری نمی دهم و دیه را قسطی به اولیای دم می پردازم.

اشک های پیر مرد کفاش

دومین محکومی که دیروز در شعبه چهارم دادگاه کیفری یک استان تهران در خواست اعسار از پرداخت دیه را مطرح کرد یک مرد سالخورده به نام مرتضی بود که فروردین سال ۸۸ پسر مورد علاقه دخترش را با ضرب به چاقو به سفیدرانش کشته بود. پیر مرد در تشریح جزئیات ماجرا گفت: چند سال بود دخترم با پسر جوانی به نام پیام آشنا شده بود و آن ها به هم علاقه مند بودند. بیشتر روزها آن ها برای تفریح از خانه بیرون می رفتند. من از دخترم خواسته بودم تا از پیام بخواهد تکلیف او را روشن کند و زودتر به خواستگاری اش بیاید اما هر بار پیام بهانه می آورد. در حالی که اشک می ریخت ادامه داد: آخرین بار پیام را مقابل خانه مان دیدم. من او را نصیحت کردم و به او گفتم اگر به دخترم علاقه مند است بهتر است زودتر به خواستگاری او بیاید و با هم عقد کنند. او حرف های نامربوطی که از شنیدن حرف های می آورد. من در حالی که اشک می ریخت به حرف هایم گوش نداد و فقط می خواست به دعوا فیصله بدهد. من که کنترل اعصابم را از دست داده بودم میلگرد را به سمت پیمانکار و برادرزنم پرت کردم ولی آن ها جا خالی دادند و میلگرد به ستون خودرو از آن جا کمانه کرد و به گردن پسر صاحب ملک برخورد کرد. وقتی دیدم میلگرد ۱۵ سانتی متری به گردن پسر صاحب ملک فرو رفته است شوکه شدم. من اصلا قصد کشتن کسی را نداشتم و فقط به خاطر عصبانیت میلگرد را پرتاب کردم. وی ادامه داد: من صاحب ملک و پسرش را که مهندس بود از قبل می شناختم. پدر و پسر

عاقبت شوم عشق مرد بانکی به خانم همکار

هم شروع به صحبت کردیم که متوجه شدم او قصد طلاق دادن همسرش با زن جوانی که همکارش بود از دواج کند به دردسر شومی افتاد. مرگ پدرزن این مرد در صحنه



درگیری زن و شوهری آنان کافی بود تا دستور بازداشت او صادر شود. روز شنبه ۱۶ آذر امسال خانواده ای با مراجعه به اداره پلیس از مرگ پدرشان در بیمارستان رسالت تهران خبر دادند و تیمی از ماموران برای تحقیقات پلیسی وارد عمل شدند. دختر خانواده به ماموران گفت: همراه پدر و دو فرزندم به پارک زیر پل سیدخندان رفتم تا منج شوهرم را که قصد دارد بایان دیگری از دواج کند، بگیرم که در این صحنه بین من و همسرم بحث بالا گرفت و شوهرم با پدرم درگیر شد که ناگهان حال پدرم بد شد و وقتی او را به بیمارستان رساندیم سکنه کرد و به کارم گرفت و رفت. بدین ترتیب تیمی از ماموران به سراغ شوهر زن جوان رفتند و شامگاه شنبه او را در خانه اش دستگیر کردند. مرد جوان صبح دیروز در داسرای امور جنبایی تهران به بازپرس پرونده گفت: ۱۰ سال قبل با همسر از دواج کردم و در این سال ها همسر به من شک داشت اما با همه اختلافاتی که داشتیم به زندگی مان ادامه دادیم تا این که یکی از همکاران در بانک از من پول قرض گرفت و همسرم فیش بانکی را که به نام همکار که یک خانم است، در جیب لباسم پیدا کرد. وی افزود: همسرم وقتی دید من برای زن جوان پول و اریز کردم شروع به تهمت زدن کرد و می گفت که من با این زن در ارتباطم و یک روز به سراغ همکارم در بانک رفتم و شروع به داد و فریاد کردم. مرد جوان ادامه داد: بعد از این ماجرا من برای دلجویی به سراغ همکارم رفتم و با